بسم الله الرحمن الرحيم

# خلاصه مباحث گذشته

در بخش اول مباحث فقه التربيه گفتيم كه در تعليم و تعلم فصولي هست:

* فصل اول در احكام تعلم و اقسام علوم بود؛
* فصل دوم درباره وظايف و آداب متعلم و تعلم بوده كه مربوط به سابق است؛
* فصل سوم درباره احكام تعليم و آداب معلم است.

در مقدمات، تعليم و معلم را معنا كرديم و بعد از مقدمات به بخش اول یعنی احکام تعليم پرداختیم.

ابتدا در مورد حكم تعليم علوم محرم بحث شد كه آيا تعليم علوم محرم، حرام است يا نه؟

محور ديگر وجوب تعليم علوم واجب بود كه روايات را موردبحث قرار داديم و به نتيجه رسيديم.

حكم تعليم علوم مستحب هم روشن شد. گفتيم در مواردي كه تعليم واجب یا مستحب است اين سؤال مطرح می‌شود كه آيا اين تعليم آنجايي كه واجب يا مستحب است تعبدي به شمار می‌آيد يا توصلي؟

در مواردي تعليم به صورت موجبه جزئيه واجب می‌شود همان‌طور كه در مواردي مستحب می‌شود و ما فی‌الجمله اين را قبول كرديم؛

سؤال اين است كه وجوب یا استحباب تعبدي است يا توصلي؟

## تفاوت تعبدي و توصلي

به فرق تعبدي و توصلي اشاره كرديم و گفتيم كه تفاوت عبادات از غير عبادات يا واجبات تعبدي از غيرتعبدي در اين است كه در عبادات قصد قربت شرط است و فقدان شرط هم معصيت دارد هم موجب بطلان است.

## مفهوم عبادت

بنابراين عبادت يعني عمل واجب يا مستحبي كه قصد قربت شرط آن است و معناي شرطيت اين است كه اگر نباشد، هم تكليفاً مرتكب گناه شده و هم وضعاً موجب بطلان عمل است و عمل بی‌خاصیت است.

البته بطلان عمل هم در واجبات متصور است و هم در مستحبات، در اين صورت تعبدي می‌شود و اگر این‌طور نباشد توصلي می‌شود.

در توصلي هم می‌شود قصد قربت كرد و قصد قربت موجب می‌شود كه عبادت به شمار آيد ولي آن عبادت بالعرض است نه عبادت بالذات، در منطق اسلام مطلوب است كه همه اعمال با قصد قربت انجام بگيرد و با قصد قربت خيلي از اعمال مباح مستحب و مطلوب مولا می‌شود، ولی موجب نمی‌شود كه ملحق به عبادات به معناي خاص بشود بلكه عبادت به معناي عام می‌شود.

 بنابراين عبادت دو معنا دارد:

1. عبادت به معناي عام؛
2. عبادت به معناي خاص.

عبادت به معناي خاص همان واجبات و مستحبات تعبدي است كه قصد قربت در آنجا شرط است و فقدان آن معصيت و موجب گناه و بطلان است؛

اما عبادت به معناي عام هر عملي حتي توصليات هم با قصد قربت دارای ثواب می‌شود و عبادت بشمار آيد.

پس تعريف عبادت اين نيست كه عملي كه ثواب دارد يا با قصد قربت می‌شود آن را انجام داد، همه اعمال و حتي مباحات هم می‌توانند این‌گونه باشند. عبادت به معناي خاص عبادتي است كه قصد قربت قيد و شرط آن است، اين تفاوتي است كه در اصول گفته‌شده بود.

## جمع‌بندی

پس مقدمه اول تعريف تعبدي و توصلي است و عبادت به معناي عام و معناي خاص داريم؛ به معناي خاص همان تعبديات است و به معناي عام یعنی هر عمل مباح به معناي عام می‌شود با قصد قربت مطلوب مولا قرار گيرد و مورد پاداش الهي واقع شود اين تفاوت بين تعبدي و توصلي است.

## نکته اصولی: مقتضای اطلاق دليل

نكته ديگري كه در علم اصول درباره تقسيمات احكام آمده اين است كه حكم به عوامل تعبدي و عوامل توصلي تقسيم می‌شود آنجا بحث شده كه اطلاق دليل چه چيز را اقتضا می‌كند؟ كه معمولاً می‌گويند اطلاق دليل اقتضاي توصلي بودن می‌كند.

### آيا اخذ قصد امر در متعلق امر جايز است يا نه؟

منتهي يك شبهه وجود دارد كه در اصول فقه هم آمده بود كه اخذ قصد امر آيا در متعلق امر جايز است يا نه؟ عده‌ای گفته‌اند كه اين مشتمل بر دور است كه اگر مشتمل بر دور باشد و چون اطلاق و تقيید را می‌گويند ملكه و عدم ملكه است، نيامدن قيد، اطلاق را نتيجه نمی‌داد و لذا برخي به سمت اطلاق مقامي رفته بودند؛ اما راه دارد براي اينكه اخذ قصد قربت درست شود و اطلاق صدق كند.

#### نظر غالب محققين

من نمی‌خواهم وارد بحث فني آن بشوم كه آيا اخذ قصد قربت امر جايز است يا جايز نيست؟ و اگر جايز نباشد اطلاق درست می‌شود يا درست نمی‌شود؟ ولي اعتقاد غالب محققين اين است كه اگر قيد ذكر نشود و بيان خاصي براي اشتراط قصد قربت در دلیل نيايد واجب و مستحب بر توصلي بودن حمل می‌شود الا آنجايي كه قيد را احراز بكنيم؛ منتهي اينكه اطلاق، اطلاق لفظي است يا مقامي. اين متوقف بر مباحث بسيار دقيق و پيچيده است كه آيا می‌شود قصد امر در متعلق اخذ شود يا نمی‌شود؟

اين مطلب در اصول فقه آمده و در ساير کتاب‌ها و تقریرات هم درباره اين مطلب بحث شده است كه نمی‌خواهيم وارد اين بحث بشويم فقط این مطلب كه عدم ذكر اشتراط قصد قربت و قصد امر موجب می‌شود که حمل بر توصلي بودن بکنیم. به عنوان مثال اطلاق دليل حمل بر توصلی بودن می‌شود و گاهي اطلاق بی‌قیدی مطلق را اقتضا می‌كند يعني وقتي می‌گويد «اعط بالرقبه» معناي اطلاق در اينجا اين است كه هم رقبه مومنه مجزي است و هم رقبه كافر، ولي گاهي اطلاق هست كه دليل را حمل بر یك قسم می‌کند؛ مثلاً وقتي شك در تعبدي و توصلی می‌كنيد اطلاق می‌گويد توصلی و يا وقتي كه شك در كفايي و عيني می‌كنيد، اطلاق می‌گويد عيني و يا زماني كه شك در تخيير يا تعيين می‌كنيد، اطلاق می‌گويد تعيين به خاطر اين نكته فني كه در علم اصول است اطلاق يكي از اقسام را می‌گويد. نکته فنی این که هميشه اين‌طور نيست كه دو طرف قيد اضافه داشته باشند گاهي يك طرف قيد كمتري دارد و لذا اطلاق حمل بر آن می‌شود اينجا هم درست است که توصلی و تعبدي دو قسم از واجب هستند که تعبدي قيد زايد دارد اما توصلی قيد كمتري دارد و لذا اطلاق چه اطلاق لفظي و چه اطلاق مقامي دليل را بر توصلی حمل می‌كند.

اين چيزي است كه آنجا گفته شده است.

## جمع‌بندی

پس در مقدمه اول تعبدي و توصلی را معنا كرديم و در مقدمه دوم گفتيم كه اصل در اوامر اين است كه چه با اطلاق لفظي و چه با اطلاق مقامي حمل بر توصلی بشود، بنا بر تفصيلي كه در علم اصول از آن بحث شده است ما معتقد هستيم كه اطلاق لفظي هم درست است و می‌تواند توصلی بودن امر و واجب را تصحيح بكند؛ اين دو مقدمه است.

مثلاً اگر به لؤلؤ و مرجان مرحوم حاجي نوري مراجعه بكنيد -که در مورد عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) است- در آنجا ايشان گفته‌اند كه عزاداري مستحب تعبدي است و لذا در عزاداري بايد قصد قربت باشد و اگر نباشد، ارزشي ندارد كه البته ما دلايل ايشان را خدشه كرديم و زماني كه دلایل‌ ايشان خدشه‌دار بشوند آن‌وقت اطلاق اين می‌شود كه مستحب توصلی است و قصد قربت شرط نيست و آثار خود را دارد. به‌هرحال تعبدي شدن يك مستحب يا يك واجب نيازمند دليل خاص است و اگر دليل نباشد حمل بر توصلی می‌شود.

## نتیجه اینکه:

با اين دو مقدمه سؤال ما روشن شد كه: تعليم در جاهایي كه مستحب است يا واجب است، تعبدي به شمار می‌آيد یا توصلی؟

طبق قاعده روشن شد كه اگر دليل خاصي نداشته باشيم، حمل بر توصلی می‌شود و قصد ريا و قصد غير خدا در آن موجب معصيت نمی‌شود و عمل بی‌اجر و مزد و باطل به‌حساب نمی‌آيد.

اصل اين است كه توصلی است پس جایی که باید عالمي احكام را ياد بدهد لازم نيست كه قصد قربت بكند اگر قصد قربت هم نداشته باشد تكليف مولا را عمل كرده ولی اگر گفته شود تعبدي است او به تكلیف عمل نكرده است. اين سؤال روشن شد و اصل هم بر اين مبنا است كه توصلی است. اين سؤال در تعلم هم مطرح است كه آيا تعلم علوم واجب یا جایی که مستحب است، تعبدي است يا توصلی؟

عين همين بحث در تعليم هم مطرح است در منية المريد آداب معلم و متعلم را مطرح کرده بعد این آداب را به آدابی که مشترک بین معلم و متعلم است تقسیم کرده و آداب مشترک را هم به دو قسم تقسیم کرده است:

1. آدابی که در اوصاف شخصی ذاتاً باید متصف به آن بشوند؛
2. آدابی که در مجلس درس و کلاس آمده است.

این یک فصل در آداب مشترک است بعد هم آداب مختص معلم و متعلم آمده 5-6 محور در آداب مشترک آمده است، اولين ادب مشتركي كه آورده است اين است «**اول ما يجب عليهما إخلاص النية لله تعالى في طلبه و بذله‏**» يك ادب مشترك را اخلاص قرار داده و تعبير ايشان هم وجوب است اما اينكه ايشان در يك كتاب اخلاق وجوب را به همان معناي فقهي به كار می‌برد يا اينكه براي تأكد مطلوبيت اين وجوب را به كار می‌برد، هر دو احتمال صدق می‌كند.

تعبير ايشان اين است كه «**اول ما يجب عليهما إخلاص النية لله تعالى في طلبه و بذله فإن مدار الأعمال على النيات و بسببها يكون العمل تارة خزفة لا قيمة لها و تارة جوهرة لا يعلم قيمتها لعظم قدرها و تارة وبال على صاحبه مكتوب في ديوان السيئات و إن كان بصورة الواجبات. فيجب على كل منهما أن يقصد بعمله وجه الله تعالى و امتثال أمره و إصلاح نفسه و إرشاد عباده إلى معالم دينه و لا يقصد بذلك غرض الدنيا من تحصيل مال أو جاه أو شهرة أو تميز عن الأشباه أو المفاخرة للأقران أو الترفع على الإخوان و نحو ذلك من الأغراض الفاسدة التي تثمر الخذلان من الله تعالى و توجب المقت‏ و تفوت الدار الآخرة و الثواب الدائم‏ فيصير من «الْأَخْسَرينَ أَعْمالاً (**کهف/103) **الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»**(کهف/104)**؛ و الأمر الجامع للإخلاص تصفية السر عن ملاحظة ما سوى الله تعالى بالعبادة»[[1]](#footnote-1)** و بعد وارد روايات و آيات می‌شود كه ان‌شاءالله به تدريج آنها را ذكر خواهيم كرد.

ظاهر گفته ايشان اين است كه تعلم و تعليم امري عبادي و تعبدي است و نگفته‌اند كه قصد قربت اين كار را خوب می‌كند بلكه گفته‌اند قصد غير قربت موجب عقاب و خذلان است و شواهد بعدي نشان می‌دهد كه می‌خواهد بگويد اين يك امر تعبدي است.

## ادله تعبدي بودن

گفتيم اصل بر توصلی است و بايد دید كه دليل براي تعبدي بودن چيست؟ ادله‌ای كه ذكر خواهيم كرد بخشي در تعليم و بخشي در تعلم آمده ولي اگر در تعلم هم اين امر ثابت بشود كه تعلم آن عبادي و تعبدي است می‌شود الغاء خصوصيت كرد و اگر تعلم عبادي و تعبددي باشد تعليم هم مثل آن است و يك حكم دارد؛ شاهد اين است كه بعضي جاها با هم آمده و لذا يك حكم است و می‌شود الغاء خصوصيت كرد شواهدي كه در تعبدي بودن تعلم می‌آيد می‌توان در تعبدي بودن تعليم هم از آن استفاده كرد و لذا ما بدون اينكه اين دو باب را از هم جدا بكنيم روايات آن را متعرض می‌شويم گر چه برخي روايات اختصاص به تعلم و برخي به تعليم دارد و برخي هر دو را در نظر گرفته است. روايات سه نوع است که به ترتيب متعرض می‌شويم.

سؤال: الغاء خصوصيت در اينجا دليل نمی‌خواهد؟

ارتكاز و فهم عقلايي است هيچ تفاوتي ندارد اگر در تعلم قصد قربت شرط باشد در تعليم هم شرط است به دليل اينكه در بعضي از روايات هر دو با هم آمده است. می‌گوييم آنجا که فقط تعلم را گفته در تعليم هم می‌شود الغاء خصوصيت کرد و فرقي ندارد اگر با هم نيامده بود ممكن بود اطمينان به الغاء خصوصيت نداشته باشیم ولي چون در بعضي از روايات همين بحث و از همين منظر با هم ذكر شده می‌توانيم بگوييم در رواياتي هم كه فقط تعلم آمده است می‌توان الغاء خصوصيت كرد و به عنوان مؤيد آورد.

به عنوان مطلب نهايي نمی‌گویم منتهي می‌خواهيم هر دو سه دسته روايت را موردتوجه قرار دهيم تا ببينيم كه نهایتاً به چه نتيجه‌ای می‌رسيم.

مضمون بسياري از رواياتي كه اينجا آمده اين است كه اگر كسي براي مفاخره يا براي اغراض ديگر علمي را فرا بگيرد يا آموزش بدهد وعده عقاب و عذاب به او داده شده است پس معلوم می‌شود كه اين يك نوع عبادت است و نمی‌شود در آن ريا كرد.

اين روايات در چند جا آمده كه يكي در بحار جلد 2 باب نهم صفحه 26 است كه عنوان باب استعمال العلم و اخلاص في طلبه و تشديد الامر علي العان كه در اين باب روايات متعددي آمده باب مفصلي است برخی روایات را مرحوم شهید در منيه آورده که در صفحه 37 به بعد است و همچنين در كتاب علم و حكمت دار الحديث آقاي ری‌شهری آمده در اين كتاب در صفحه 233 آداب تعلم و ديگري در صفحه 321 در احكام تعليم كه در مورد اخلاص است و بايد دید آيا می‌شود از اين روايات استفاده تعبدي بودن كرد يا نه؟

### روایت اول

در بحار صفحه 30 جلد 2 حديث 13 از معاني الاخبار ابن عبدوس عن ابن قطيبه عن حمدان بن سليمان عن الهروي - كه همان اباصالح هروي است فكر می‌کنم حمدان بن سليماني است كه توثيقي ندارد و بايد به سند مراجعه كرد - قال سعمت عن ابالحسن علي بن موسي الرضا علیه‌السلام «**رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ**» احياء امر ما اين است كه علوم ما را ياد بگيرد و به ديگران هم بیاموزد «**فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا**» كه جمله مشهوري است «**قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ رُوِيَ لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيُقْبِلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ**» اگر كسي براي مباهات ياد بگيرد چطور است فقال عليه‎السلام «**فَقَالَ ع صَدَقَ جَدِّي ع أَ فَتَدْرِي مَنِ السُّفَهَاءُ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ هُمْ قُصَّاصُ مُخَالِفِينَا وَ تَدْرِي مَنِ الْعُلَمَاءُ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ ع الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبَ مَوَدَّتَهُم**»[[2]](#footnote-2)

### روایت دوم

حديث 19 صفحه 31 كه از خطبه‌هاي اميرالمؤمنين عليه‌السلام است كه می‌فرمايد: «**خُذُوا مِنَ الْعِلْمِ مَا بَدَا لَكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَطْلُبُوهُ لِخِصَالٍ أَرْبَعٍ لِتُبَاهُوا بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ تُمَارُوا بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ تُرَاءُوا بِهِ فِي الْمَجَالِسِ أَوْ تَصْرِفُوا وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ لِلتَّرَؤُّس**‏» براي اين اغراض انجام ندهيد «**لَا يَسْتَوِي عِنْدَ اللَّهِ فِي الْعُقُوبَةِ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ نَفَعَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِمَا عَلِمْنَا وَ جَعَلَهُ لِوَجْهِهِ خَالِصاً إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيب**‏»[[3]](#footnote-3) اين هم براي كسي كه تعلم را در آن مسير قرار می‌دهد وعده عقاب می‌دهد.

### روایت سوم

حديث 18 همين مضمون را دارد «**مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُرَئِّسُوهُ وَ يُعَظِّمُوهُ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار**»[[4]](#footnote-4)

### روایت چهارم

حديث 28 هم همين مضمون را دارد «**مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ الْآخِرَةِ يُرِيدُ بِهِ الدنيا عَرَضاً مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّة**»[[5]](#footnote-5)

### روایت پنجم

و حديث 33 «**مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلَّهِ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَاباً إِلَّا ازْدَادَ بِهِ فِي نَفْسِهِ ذُلًّا وَ فِي النَّاسِ تَوَاضُعا**»[[6]](#footnote-6) اگر طلب علم براي خدا باشد هر چه پيش برود احساس ذلت در درونش بيشتر می‌شود و براي مردم تواضع می‌کند.

### روایت ششم

«**وَ لِلَّهِ خَوْفاً وَ فِي الدِّينِ اجْتِهَاداً وَ ذَلِكَ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَتَعَلَّمْهُ وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ الْحُظْوَةِ عِنْدَ السُّلْطَانِ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَاباً إِلَّا ازْدَادَ فِي نَفْسِهِ عَظَمَة**»[[7]](#footnote-7).

#### بررسی سندی روایات

معمولاً این‌ها از لحاظ سندي گير دارد به غير از اولي كه در آن دقت نكردم.

### روایت هفتم

حديث 37 از كتاب سليمان بن قيس هلالي «**مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهُوَ حَظُّهُ**»[[8]](#footnote-8) كه اگر اراده دنيا بكند حديث 58 و حديث 59 -60 - 61 هم همين مضمون را دارند اين روايات براي كسي كه اخلاص نداشته باشد وعده عذاب داده است.

سؤال: تبادل می‌شود؟

تبادل نه ولي با قاعده‌ رجالي كه به آن اشاره كرديم ممكن است درستش بكنيم.

### روایت هشتم

در تعليم عنوان باب اخلاص آمده است: «**الْعَالِمَ إذَا أَرَادَ بِعِلْمِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى هَابَهُ كُلُّ شَيْ‏ءٍ وَ إذَا أَرَادَ أَنْ يُكَثِّرَ بِهِ الْكُنُوزَ هَابَ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ**»[[9]](#footnote-9) وعده عقاب نمی‌دهد و می‌گويد كه اگر با علم خود به دنبال دنيا باشد از همه چيز می‌ترسد و عزت نفس ندارد، دلالتي بر عبادي بودن ندارد.

### روایت نهم

دومين حديث می‌گويد «**أَخْلِصْ لِلَّهِ عَمَلَكَ وَ عِلْمَكَ وَ حُبَّكَ وَ بُغْضَكَ وَ أَخْذَكَ وَ تَرْكَكَ وَ كَلَامَكَ وَ صَمْتَكَ**»[[10]](#footnote-10) حرف زدنت و سكوتت.

### روایت دهم

حديث ديگر «**أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أُخْلِصَ فِيهِ**»[[11]](#footnote-11). رواياتي كه در تعليم هست بیان غير از عباراتي است كه آنجا داشتيم اين يك دسته از سه چهار روايتی است كه آثاری براي تعليم لله ذكر كرده و آثار و نكوهشي نسبت به آن طرف كرده اما وعده عقاب و عذاب نداده است.

سؤال:... شايد معنا قصد قربت در آن نباشد؟

در مورد اين بعد بحث می‌كنيم.

در كتاب منيه همان بيان در مورد تعليم هم هست. سؤالاتي مطرح است كه آيا اينها دلالت بر تعبدي بودني كه ما می‌خواهيم، دارد يا ندارد؟ اخلاصي كه در اينجا هست مساوي با آن بحث است يا نه؟ اگر آري اين در مطلق علوم است يا در علوم خاص است؟ و آيا فقط علوم واجب را در بر می‌گيرد يا شامل علوم مستحب هم می‌شود؟ و آيا شامل واجب بالذات يا بالعرض هم می‌شود يا نه؟ اينها سؤالاتي است كه در جلسه بعد در اين مورد بحث می‌كنيم

**و صلی الله علی محمد و اله الاطهار.**

1. - منية المريد، ص: 131. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 30. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 31. [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان، ص: 33. [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان، ص: 34. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، النص، ص: 135. [↑](#footnote-ref-7)
8. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 34. [↑](#footnote-ref-8)
9. - نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله)، ص: 577. [↑](#footnote-ref-9)
10. - عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص: 82. [↑](#footnote-ref-10)
11. - همان، ص: 118. [↑](#footnote-ref-11)